

رد شبهات ملحدین

تهیه کننده: سایت عقیده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

فهرست کتاب

فهرست کتاب.....	۱
شبهه اول می‌گویند: ماده، ازلی و همیشگی است.....	۳
تعریف ماده از نظر (لنین).....	۳
ابطال و رد این شبهه.....	۵
ابطال نظریه مادیون.....	۸
مجموعه اول: توضیح دلایل عقلی فلسفی قدیم است.....	۱۲
۱. دلیل الزام عقلی بین وجود و عدم.....	۱۲
۲. دلیل امکان در هستی یا ماده.....	۱۵
۳. دلیل دقت و کمال در نظام هستی.....	۱۶
مجموعه دوم: دلایل علمی بر ازلی و ابدی نبودن ماده.....	۱۷
بخش اول: علم جدید بر عدم ازلی بودن ماده گواهی می‌دهد، که در زیر به دلایل آن اشاره می‌کنیم:.....	۱۷
بخش دوم: دلایل علمی مبنی بر ابدی نبودن ماده.....	۱۹
شبهه دوم: ماده دارای حرکت ذاتی و درونی است و همین حرکات طبیعی ماده، منشأ تغییرات و تحول و حتی حیات می‌باشد و خارج از این تغییرات درونی چیزی وجود ندارد که باعث نشو و نما و تحولات گردد.....	۲۱
نظریه دوم: رشد و تکامل.....	۲۶
نظریه سوم: ایجاد و آفرینش طبیعی مخلوقات.....	۲۶
رد و ابطال این گفته.....	۲۹

شبهه اول

می‌گویند: ماده، ازلی و همیشگی است

پیش از آنکه در صدد رد آن برآییم باید بدانیم که مقصود آنها از ماده و خصوصیات آن چیست؟ تا آنطور که شایسته آن است به ابطال آن اقدام کنیم.

تعریف ماده از نظر (لنین)

ماده یک مقوله فلسفی است که برای بیان واقعیت موجود بکار می‌رود واقعیتی که مقصود آن در احساس انسان منعکس و از آن نسخه برداری می‌شود ولی خودش به شکل مستقل از احساسات وجود دارد.

بر اساس این تعریف، ماده شامل تمامی مفاهیم چون گل و درخت و خانه و غیره می‌باشد چون همگی آنها مفاهیم می‌باشند و ماده نیز پیش از ادراک و فهم موجود بوده است، لذا بر آن سبقت گرفته و در آن تأثیر می‌گذارد و فلسفه نیز به بررسی مفاهیم عام و شامل تا آخرین حد می‌پردازد به همین خاطر این بررسی را مقوله فلسفی نامیده اند.

ماده نیز یک مقوله فلسفی است چون در آن مفاهیم عام و شامل تا آخرین حد بررسی می‌شود بنابراین وظیفه اش بیان واقعیت موجود خارج از ادراک و شعور است که در اعضای حواسی تأثیر می‌نهد.

بنابراین فکر، انعکاس واقعیت ماده در ذهن می‌باشد که بعد از ایجادش در ماده تأثیر می‌گذارد در صورتیکه قبل از انعکاس ماده در ذهن فکر وجود نداشت لذا ماده بر فکر مقدم است.

بعد از آنکه ماده را شناختیم و بر اساس گفته آنها فهمیدیم که در وجود بر فکر مقدم است حال به بیان نظراتشان در مورد همیشگی و ابدی بودن ماده می‌پردازیم.

ماتریالیستها یا مادیون می‌گویند: (بنابراین هستی و وجود نهایت و حدی ندارد، جهان همیشه بوده و هیچ ابتدائی نداشته و هرگز نهایت و سرانجامی نخواهد داشت، در نتیجه هیچ عالم غیبی و غیر مادی موجود نیست و وجود چنین جهانی ناممکن است. در عالم واقع نیز وقتی که چیزی غیرمادی یافت نشده دلیل بر این است جز عالم مادی چیز

دیگری وجود ندارد یعنی با اینکه اشیاء در عالم دارای ظواهر گوناگونی هستند ولی همگی یک خاصیت واحد دارند و آن هم مادی بودن آنهاست).

بنابراین، بر اساس تفسیری که آنها از عالم دارند جهان غیرمادی وجود ندارد و یک عالم روحی و یا قیامت آنگونه که ادیان در موردش سخن می‌گویند ممکن نیست وجود پیدا کند. انسان در نظر آنها تنها نتیجه حصول ماده است، بنابراین ماده همان خالق است و خصوصیات آفرینندگی را دارد دیگر عالمی که غیب باشد وجود ندارد، بلکه جهان مان است که حواس انسان آن را درمی‌یابد، در این بین تنها به انکار وجود الله سبحانه و تعالی اکتفاء نمی‌کنند بلکه با صراحت اعلام می‌دارند که خدا را انسان ابداع کرده و آفریده است و می‌گویند: مشکل وجود خداوند نیست بلکه مشکل بودن تفکر ایجاد خداست.

بنابراین هدف نهائی آنها این است که بگویند، در وجود خداوند سودی نیست و بحث در مورد وجودش فاقد هرگونه فایده‌ای است، و اندیشه غیرقابل تغییر نزدشان این است که: خارج از جهان مادی جز وهم و خیال نیست. دلیلشان برای همیشگی بودن ماده این است که می‌گویند: در طبیعت هیچ چیزی از عدم بوجود نمی‌آید و بدون جای پا اثری تحقق نمی‌یابد، لذا می‌توان نتیجه گرفت طبیعت همیشه بوده است چون وقتی که بپذیریم زمانی در این زمان چیزی موجود نبوده است یعنی ماده وجود نداشته است. این سؤال پیش خواهد آمد پس از کجا ایجاد شده است؟

اما وقتی که بپذیریم که ماده بوده است بدین معنی است در هیچ زمانی ایجاد نشده است بلکه دائماً وجود داشته است و همیشه نیز خواهد بود و این همان ابدیت و همیشگی آن است، بنابراین ممکن نیست که مخلوق باشد چون چیزی که ممکن نیست نابود شود آفریدنش نیز ممکن نیست و بهمین خاطر ماده هیچ وقت ایجاد نشده است بلکه بوده و تا ابد خواهد بود.

پس ماده ابدی و همیشگی است و از عدم آفریده نشده است، لذا ممکن نیست مخلوق باشد و بهمین خاطر نابودیش هم ممکن نیست بنابراین سؤال از ابتدا و انتهای آن صحیح نیست چون آثار آن واضح و قابل مشاهده است و حرکت نیز چون ساخته شد، ماده است ایجاد و فناش ممکن نیست.

انگلس می‌گوید: (ماده بدون حرکت بسان حرکت ماده نامعقول است بنابراین ایجاد و نابودی حرکت بمانند خلق و فنای ماده محال و ناممکن است).

ابطال و رد این شبهه

قبل از اینکه در صدد رد و ابطال این نظریه برآئیم باید سرچشمه این ایده که کمونیسم از آن بوجود آمد منحصر کردن شناخت و معرفت در ماده می‌باشد. این فکر گرچه بعد از قرن هفده در اروپا نشو و نما کرد اما آغاز آن همان زمانی است که بشریت به آفات و انحرافات مبتلا گشته است و این ایده در امتداد فکری همان مادیین و دهریینی بود که در گذشته بعثت را انکار و مرگ را بجای خدا به روزگار نسبت می‌دادند. چنانکه قرآن به آن اشاره می‌کند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (۱۱) وَقَالُوا لَئِنْ أَكْمَرُوا مَوْلَاً وَآوَلَدَاً وَمَا لَئِنْ بِمُعَذِّبِينَ ﴿۱۲﴾ (سبأ: ۳۴-۳۵). «و در هیچ قریه‌ای بیم دهنده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان آن قریه گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید اعتقاد نداریم. و اموال و اولاد ما بیشتر است و ما عذاب داده نمی‌شویم». و می‌فرماید: ﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ تُخْرَجُونَ﴾ (۱۳) هَيَّاتِ هَيَّاتِ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا لَئِنْ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۱۵﴾ (مؤمنون: ۳۵-۳۷). «آیا به شما وعده می‌دهد که چون شما بمیرید و خاک و استخوان [پوسیده] گردید، شما [دوباره] برانگیخته می‌شوید؟ آنچه وعده می‌یابید بعید اندر بعید است. زندگانی جز زندگانی این جهانیتان نیست. [که برخی] می‌میریم و [برخی دیگر] زنده می‌شویم و برانگیخته نخواهیم شد». چنانکه قرآن سخن آن مادی‌گرایان هنگام ظهور اسلام را بازگو می‌نماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا﴾ (۱۶) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ خَيْلٍ وَعَنْبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿۱۷﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿۱۸﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ بِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ﴿۱۹﴾ (اسراء: ۹۰-۹۳). «و گفتند: به تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه از زمین چشمه‌ای را برای ما روان کنی. یا آنکه

باغی از خرما و انگور داشته باشی، آن گاه در میان آن جویباران را به خوبی روان کنی. یا آنکه آسمان را چنان که گمان می‌بری پاره پاره بر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را رویاروی [ما] آوری. یا خانه‌ای از زر و زیور داشته باشی یا در آسمان بالا روی. و فرار رفتنت را [هم] باور نکنیم مگر آنکه کتابی از آسمان بر ما فرود آری که آن را بخوانیم»

قرآن می‌فرماید: آنچه که مادیها در مورد تصدیق کردن رسالت پیامبر خاتم بیان می‌کنند چیزی غریب و در تاریخ بشر ناشناخته نیست بلکه در زمان پیامبران گذشته نیز تکرار شده است ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةً ۚ كَذَلِكَ قَالَ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (بقره: ۱۱۸). «و نادانان گفتند: چرا خدا [بی‌واسطه] با ما سخن نمی‌گوید یا [چرا] برایمان معجزه‌ای نمی‌آید؟ همچنین پیشینیان [هم سخنی] مانند سخن آنان گفتند. دل‌هایشان همانندی دارد». یعنی دل مشرکین عرب شبیه دل کسانی است که در کفر و عناد بر آنها پیشی گرفتند: ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً﴾ (نساء: ۱۵۳). «اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان بر آنها فرود آوری، آنان

بزرگتر از این را از موسی خواستند، گفتند: خداوند را آشکارا به ما بنمایان». ﴿كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥٢﴾ أَتَوَصَّوْا بِهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَٰغُوتٌ ﴿٥٣﴾﴾ (ذاریات: ۵۲-۵۳). «همچنین هیچ رسولی به سوی پیشینیان نیامده است مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است. آیا همدیگر را به آن [انکار] توصیه کرده‌اند؟ [خیر] بلکه آنان قومی سرکشند». آری دل‌هایشان شبیه به هم می‌باشد همان چیزی که پیشینیان گفتند متأخران نیز تکرار کردند.

چیزی که در بررسی قدیم و جدید بدست می‌آید همان تکیه کردن به ماده و انکار ماوراء مشاهدات و محسوسات است و در میدان بحث و مجادله غیر از ماده را نمی‌شناسند.

اما ملحدین قدیم و جدید فرقهایی با همدیگر دارند که از جمله مهمترین آن عبارتند

از:

۱. الحاد به معنی انکار وجود خداوند بطور کلی بارزترین خصوصیت مادیهای جدید می باشد که این امر چیزی ظاهر و آشکار در قدیم نبوده است بلکه تنها چیزی شایع و آشکار از آنها شرک بود بدین معنی که خصوصیت الوهیت را به غیر خداوند متعال نسبت می دادند، آنها کسانی را به زعم و گمان خویش مقام الوهیت داده و با خداوند شریک می نمودند.

هرچند ملحدین دهری چنانکه اشاره شد از قدیم وجود داشته اند، اما آنها به وجود اختلاف آراء و نظراتشان تعدادشان اندک بوده و در دو طایفه خلاصه می شوند:

۱. فلاسفه دهری الهی که معتقد به قدیم بودن جهان بوده اند، در رأس آنها ارسطو و پیروانش قرار دارند که اینها ماده را خالق نمی دانند بلکه برایش علتی که شبیه آن است ثابت می نمایند.

۲. فلاسفه دهری ملحد یا طبیعی: معتقد به همان چیزی بودند که خداوند متعال در مورد انسان بیان می دارد ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَحَيَاتٍ﴾ (جاثیه: ۲۴). «برای ما زندگی ای جز زندگی دنیا وجود ندارد که می میریم و زنده می شویم». اینها در بعضی مسائل به کمونیست های زمان ما شبیه هستند که خداوند متعال در این فرموده اش نظراتشان را رد می کند: ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (جاثیه: ۲۴). «آنها بدان علم ندارند بلکه تنها اهل ظن و گمانند». یعنی اهل وهم و خیال می باشند پس سخنانشان مستند به علم و یقین نیست بلکه ناشی از ظن و گمان است.

کمونیست های جدید هرچند افکارشان در زمینه ماده شبیه آنهاست اما در بعضی موارد چنانکه خواهد آما با آنها اختلاف دارند.

۲. الحاد در این زمان انکار وجود الله تعالی بطور کلی است که در زمان فعلی بطور وسیع گسترش یافته است، طوریکه در دولتهای اروپایی بصورت یک نظر قابل توجه در آمده است و در شکل حکومتهایی که از آن حراست نمایند و دولتهایی که از آن حمایت کنند ظهور کرده است، بلکه در سرزمینهای اسلامی با اسلام سر

جنگ را آغاز، سفهاء و کم خردان را به سمت خویش علاقمند و گمراهیها را منتشر کرده اند.

۳. الحاد در این زمان با شمشیر علم کارزار می کند و گمان می نماید بر علم تکیه کرده و در بحثهایش از آن کمک می جوید. آن خصوصیتی که مادیها در قدیم و جدید به آن متصف هستند این است که آنها تصور می کنند ماده همان حقیقت قابل حس و لمس شدنی است و فرض خارج از حس نیست و نظر علمی در تصور آنها همان چیزی است که خاضع و خاشع بحثهای تجربی است و چیزی که قابلیت بحث تجربی نداشته باشد در نظر آنها علم بحساب نمی آید از همین جاست که می گویند: مفاهیم دین و غیب از میدان بحث علمی خارج هستند چون نزد آنها دلیلی بر وجود آن نیست و سرانجام دین در نزد بسیاری از دانشمندان اروپایی چیزی چون خرافات نمی باشد و عقیده ایمان به خدا را به دلیل اینکه می گویند: علم آن را نمی پذیرد از خود دور کرده اند لذا بطور عموم بر علیه ایمان و مخصوصاً بر علیه اسلام تهاجم وسیعی را آغاز کرده اند که در نتیجه این حرکات، نظرات و افکار ملحدین در بسیاری از دانشگاههای دنیا اسلام تحت نام فلسفه و ایدئولوژی و یا اقتصاد جدید (نوین) تدریس می شود.

ابطال نظریه مادیون

۱. بر یک شیوه و منهج معین قرار ندارند بدین صورت که:

الف: از تعریفی که در مورد ماده ارائه می دهند برمی گردند

تعریف ماده از دیدگاه آنها بحث شد چیزی که کمونیستهای در همین زمان نیز اظهار نمودند که خلاصه سخنشان این بود: ماده وجودی است که در خارج از ذهن خود دارد چیزی که قبلاً در مورد ماده بکار نبوده بودند چون قبلاً می گفتند: ماده تمام آن چیزهایی است که بوسیله حواس درک می شوند و موارد آن را در امورات چهارگانه آب، هوا، خاک و آتش خلاصه می کردند. یک نفر مادی دستش را به تندی بر سفره ای می زد یا با پاهایش بر زمین می کوبید و رو به کسی که با او

مجادله می‌کرد می‌گفت: این همان حقیقتی است که با دست و پا لمسش می‌کنم و با چشم آن را می‌بینم و با گوشم آن را می‌شنوم. اکتشافات علمی پشت سرهم رخ برتافتند و در قرن اخیر علوم تجربی شایع گردید و قوانین حرکت و نور و سائر قوانین دیگری که بواسطه قوانین قراردادی شناخته می‌شوند همراه آن منتشر و شیوع یافت و از مرزی که حواس قادر به درک و شناخت آن نباشد مانند، علم اتم و ذرات آن تجاوز کرد بهمین دلیل تعریفی را که از ماده ارائه می‌دادند بدین شیوه اصلاح نمود که ماده موجود است که در خارج از ذهن قرار دارد.

ب: از این سخنان که می‌گفتند: ماده مقدم بر فکر است برگشتند کمونیستها در ابتدای امر سخن از تقدم ماده بر فکر به میان می‌آوردند و قصدشان از این مسئله انکار امورات غیبی بود چون فکر می‌کردند امورات غیبی همان افکار می‌باشد و ماده هم بر آن مقدم است بنابراین اصل همان ماده است اما با سرعت از این باور تقدم ماده بر فکر برگشتند، پیروان مارکسیسم لیننیسم می‌گویند: فکر و مسائل ذهنی از ماده جداست و شکلی از اشکال مادی نیست و در مسئله اساسی فلسفه فکر، چون امری ضد مادی و روح چون امری ضد طبیعی طرح می‌گردند، ماده هر چیزی است که در خارج از عقل تحقق یابد و وجودش متوقف بر آن نیست و با این وصف یک خطای بزرگی است که فکر را جزء ماده بدانیم و در حال حاضر وحدت بین فکر و ماده از جمله مفاهیم منحنط مادیگری محسوب می‌شوند، بنابراین کمونیستهای قرن هفده که خود را دارنده فکر ماتریالیستی می‌دانستند و کمونیسم و مارکسیسم بر پایه آن شکل گرفتند، ماده و فکر را از هم جدا نمی‌پندارد و فکر را شکلی تغییر یافته از اشکال ماده می‌داند در حالیکه مادیت متوسط این سخن را از جمله مفاهیم منحنط فکر کمونیستی تلقی می‌کند. لذا مشاهده می‌شود که آنها در تفسیر فکر دچار اضطراب به تمام معنی هستند بعضی از آنها آن را مادی و بعضی دیگر اتحاد ماده و فکر را نوعی انحطاط فکر مادیت می‌داند، پس ما سؤال می‌کنیم بالاخره در این مورد شما چه چیزی را حق می‌دانید؟ آیا این دو یک چیز اند یا از همدیگر جدا و منفصل هستند؟

ج: از اعتقاد به اصل بودن ماده برای هر چیز برگشتند

بعد از فرا رسیدن قرن بیستم که انفجار هسته‌ای ماده در آن روی داد که نتیجه آن تحقق تبدیل شدن ماده به انرژی بود درهای تازه‌ای برای ارائه تعریفهای جدید از ماده باز گردید، چنانکه بعضی گفتند: ماده تنها صورتی مختلف از انرژی است و بعضی دیگر گفتند: ماده ترکیبی از پروتون و الکترون یعنی بارهای مثبت و منفی الکتریسته می‌باشد. آنگاه که مفهوم ماده تغییر یافت و معلوم شد که ماده نمی‌تواند وراء هر چیزی باشد بلکه اخیراً کشف گردید که ماده در ذات خویش انرژی است که بصورت خاصی شکل گرفته و به ماده تبدیل شده است، بهمین خاطر این سؤال مطرح شد پس در واقع ماده چیست؟ در جواب گفتند که: آنچه که ما به نسبت ماده بیان داشته ایم به انرژی منتقل گشته است چیزی که اصل ماده می‌باشد، لنین نیز همین امر را بیان داشته است.

از آنچه در تعریف ماده از زبان کمونیستها گذشت دیدیم ماده‌ای که ماتریالیستها و کمونیستها از آن بحث می‌کنند و مذهب خویش را بر اساس آن پی‌ریزی می‌نمایند مفهوم و معنی آن تماماً در تغییر است و به آن مفهوم سطحی که کمونیسم در سایه آن نشو و نما کرد برنگشت بلکه در قرن بیستم به سمت انرژی تغییر معنی داد.

اخیراً حقایق علمی ثابت کرده است چیز سختی که ما آن را لمس می‌کنیم و آن را دارای حجم ثابتی می‌دانیم چیزی جز بارهای الکتریکی و الکترونی نیستند بلکه جهان مادی متشکل از کوهها و رودخانه‌ها و زمین و درختان و تمام چیزهایی را که با حواس خویش مشاهده می‌کنیم اشعات نورانی متحرک به هم چسبیده هستند، با این وصف از این سخن که ماده اصل و اساس هر چیزی است گذشته و از این پس اعتقاد آنها در مورد همیشگی و ازلی بودن ماده را تقدیم می‌کنیم.

۲. دلیلی قاطع بر ازلی و همیشگی بودن ماده ندارند

ماتریالیستها هرگاه با این سؤال که چه کسی ماده را خلق کرده است روبه رو می‌شدند در جواب می‌گویند: علم ثابت کرده است همیشه و از ازل ماده بوده است، حال ما از آنها سؤال می‌کنیم که برای اثبات این ادعا باید به آن جواب دهند و آن اینکه: کدام دلیل قاطع علمی ادعای شما را مبنی بر ازلی بودن ماده ثابت

می‌کند؟ تمام استدلالی که بیان داشته اید مبنی بر اینکه: ماده مقدم بر فکر است و از هیچ چیز ایجاد نشده است و چیزی که نابودیش ممکن نباشد خلق شدنش ممکن نیست، این شبهات سه گانه قبلی جز تخمین ظن و گمانهای نیستند و هیچ دلیل قاطع علمی بر آن وجود ندارد. حال چگونه به اینگونه نظرات که جز به وسیله ظن و گمان دروغین قادر به اثبات آن نیستند ایمان می‌آورید ولی به خالق پدید آورنده‌ای که آثار وجودش ظاهر و آشکار است ایمان نمی‌آورید؟

۳. مخالفت کمونیست با طریقه و شیوه علمی

به گمان کمونیست ها فلسفه ماتریالیسم تنها فلسفه علمی نیست که با سائر علوم توافق دارد، حال آنکه چنانکه معروف و شناخته شده است از جمله خصوصیات منهج علمی و طبیعی این است که خود را محصور در مسائل ماده می‌داند و به ماوراء و خارج از جهان مادی پا نمی‌گذارد چون وسائل مورد استفاده در آن تنها مشاهده و تجربه است و با این وسائل نیز ادراک ماوراء جهان مادی ممکن نیست لذا با این وسایل نمی‌توان بطور نفی یا اثبات در مورد جهان غیر مادی سخن گفت. فلذا بر یک مارکسیست و کمونیست واجب است به موضوع این منهج ملتزم باشد و پا را فراتر از حد آن قرار ندهد و تمام تلاش خویش به صرف شناخت جهان مادی نماید و به غیر آن نیندیشد ولی آنها بی‌پروا از آن میدانی که خود برای خویش حصر نموده‌اند خارج شده و وارد جهان غیب می‌شدند و وجود پروردگار متعال را انکار می‌کنند.

۴. ماده که آنها گمان می‌کنند ازلی است مخالف خصوصیات ازلی بودن است که جملگی دانشمندان بدان معترف و حتی خود کمونیستها به آن ملزم هستند می‌باشد.

ازلی بودنی که عقلاء و دانشمندان بر آن اعتراف دارند باید شروطی که خواهد آمد در آن جمع باشد:

۱. باید وجودش ناشی از ذات خودش و متوقف بر همان ذات باشد و با این وصف در وجود و ماندنش و استمرار آن بی‌نیاز از دیگری خواهد شد و غیر خودش نمی‌تواند در ایجاد و تحول و نابودیش تأثیر بگذارند.

۲. باید قدیم باشد و هیچ ابتدای نداشته باشد چون در صورت وجود ابتدا بایستی از عدم بوجود آمده باشد آن هنگام نمی‌تواند ازلی باشد.
۳. باید بدون نهایت و سرانجام باقی و ماندگار باشد چون در صورت داشتن نهایت بایستی کسی که بتواند او را فانی و نابود کند موجود باشد.
۴. ماتریالیستها عموماً تسلیم این شروطی که لازمه ازلی بودن موجودی است هستند، اما سعی وافر بر تطبیق دادنش بر ماده دارند و چنان می‌پندارند که ماده ازلی است آیا ماده اینگونه است؟ این چیزی است که در رد پنجم و بعد از آن تحقق آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت.
۵. دلایل حدوث و ایجاد هستی یا ماده

دلایل آن را می‌توان در قالب دو مجموعه تقسیم بندی کرد:

مجموعه اول: توضیح دلایل عقلی فلسفی قدیم است

اساس این دلایل همان اثبات ایجاد جهان با توجه به ظاهر متغیر آن است که این تغییر لازمه همه اشیائی است که در آن قرار دارد به بیان آن بدین صورت است که: تغییر کردن نوعی حدوث و ایجاد برای صورت و چگونگی و صفات است و این تغییرات حتماً علتی دارد پیگیری تسلسل علتها برای تغییرات آغازین ما را به نقطه‌ای می‌رساند که در آنجا اعتراف کنیم به اینکه این جهان در صفات و عوارضات خویش در ذات و ماده اولیه‌اش ابتدائی دارد و زمانی که به این حقیقت رسیدیم باید اعتراف کنیم در آنجا آفریننده‌ای ازلی و همیشگی وجود دارد که ممکن نیست متصف به صفاتی باشد که اقتضای آن حدوث است او همان خالق است که این جهان را آفریده و آن را واحد همان صفاتی کرده است که آن را دارد توضیح و بیان آن بدینصورت است که خواهد آمد:

۱. دلیل الزام عقلی بین وجود و عدم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (طور: ۳۵).
«آیا از هیچ خلق شده‌اند؟ یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند؟» شیخ الإسلام ابن تیمیه

ﷻ می‌گوید: «در مورد آیه ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ بعضی گفته‌اند: بدون پروردگاری که آنها را بیافریند و بعضی گفته‌اند: بدون ماده‌ای و بعضی هم گفته‌اند: بدون داشتن عاقبت و پاداش، اما نظر اولی بطور قطعی منظور بوده است، چون هر چیزی که از ماده‌ای و یا برای هدف و غایتی آفریده شده باشد حتماً خالق دارد و این یک معرفت فطری است که بین اینکه هر ایجاد شده‌ای احتیاج به ایجاد کننده‌ای دارد و هر ایجاد شده‌ای باید ماده‌ای داشته باشد که از او آفریده شده و مقصدی که برای آن خلق شده است اولی ظاهرتر و آشکارتر است. بسیاری از عقلا و دانشمندان در مورد این و آن نزاع کرده‌اند، اما در مورد اولی نزاع وجود ندارد. گروهی گفته‌اند: این جهان ایجاد شده است بدون اینکه ایجاد کننده‌ای برای ایجادش باشد بلکه در میان گروهها کسانی هستند که گفته‌اند: این جهان در نفس خویش قدیم است و بواسطه همان نفس خویش بودنش واجب است و احتیاج به صانع و آفریننده ندارد. اما در مورد این سخن که می‌گوید: ایجاد شده است که خودش باعث ایجاد خودش بوده است و صانع لازم ندارد از گروهی که شناخته شده باشد نقل نشده تنها از کسانی روایت شده که شناخته شده نیستند.

در جای دیگر می‌گوید: در مورد این فرموده: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (طور: ۳۵). دو نظریه وجود دارد که اکثریت معتقدند منظور از آن اینست که: آیا بدون آفریننده‌ای ایجاد شده‌اند بلکه ایجادشان از عدم محض بوده است؟ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ (جاثیه: ۱۳). «و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه از اوست». و می‌فرماید: ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ (نساء: ۱۷۱). «و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست». و می‌فرماید: ﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ (نحل: ۵۳). «و هر نعمتی که دارید از جانب خداست» گفته: آیا از غیرماده (هیچ) آفریده شده‌اند، نظری ضعیف است. چون به دنبال آن می‌فرماید: ﴿أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ و این می‌رساند که تقسیم بدین نحو صورت گرفته است: آیا بدون خالق

آفریده شده اند یا خودشان خالق خویش هستند؟ اگر مقصود این بود که آیا از غیرماده خلق شده اند بایستی در ادامه می‌آمد: یا اینکه از آبی پست؟ و این می‌رساند که مقصود خالق آنهاست نه ماده آنها، چون خلق شدنشان از غیرماده باعث تعطیل شدن وجود خالق نخواهد شد که اگر آن را گمان می‌کردند موجب بی‌ایمانیشان به خالق نمی‌گردید بلکه دلالت بر جهلشان می‌بود چون آنها چنین گمانی نکرده و شیطان هم فرزندان آدم را دچار چنین وسوسه‌هایی ننموده است بلکه همگی می‌دانند که از پدران و مادران خویش آفریده شده اند و اعتراف کردنشان به این امر نه موجب ایمان و نه مانع کفرشان گردیده است، سؤالی بودن جمله، برای انکار است، هدف تثبیت این امر است که آنها همینطور خلق نشده اند و هرگاه اعتراف کردند که خالق آنها را آفریده است این امر به آنها سود می‌رساند ولی اگر اعتراف نمودند که از ماده خلق شده اند این امر موجب بی‌نیازیشان از خالق نخواهد بود».

مقصود این است که در این آیه خداوند متعال دو چیز را در قضیه آفریدن بیان می‌دارد:

الف: آنها از عدم خلق شده اند و اصل همان عدم است.

ب: یا اینکه آنها از چیزی آفریده شده و خود خالق خویش هستند لذا اصل همان وجود است.

بنابراین معنی آیه یکی از دو معنی است: آیا بدون آفریننده و خالق از عدم پا به عرصه وجود گذاشته اند؟ یا اینکه آنها در این انتقال خود خالق خویشند؟ هر دوی این معانی از جمله امورات محال می‌باشد.

ایجاد کننده ممکن نیست عدم باشد چون امکان ندارد عدم اصل باشد. به دلیل اینکه عدم نفی عام است برای هر چیزی که به ذهن خطور نماید، نفی صفات است و نفی ذات است و اینست که قوه و اراده و علم و حیات و هیچ چیز نباشد، لذا محال است این عدم به وجود تحول یابد و ممکن هم نیست از این عدم عام، ذات‌ها و صفات و قدرتهایی ظاهر شود و به نفس خویش بسوی وجود حرکت نماید، بنابراین برای ما اثبات می‌شود عدم نمی‌تواند اصل باشد. شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: قرآن آفریدن اشیاء را از هیچ بیان نمی‌دارد بلکه ذکر می‌کند که مخلوق را بعد از آنکه هیچ نبود آفرید، چنانکه

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾ (مریم: ۹). «به تحقیق تو را قبلاً آفریدیم در حالیکه چیزی نبودی». گر چه از اینکه انسان را از نطفه آفریده خبر داده است.

حال که عدم اصل نیست الزاماً باید وجود اصل باشد چون نقطه مقابل عدم است و از لحاظ عقلی هم محال است عدم را اصل وجود قرار داد. بنابراین اصل همان وجود است. اگر در این دنیای پهناور نگاهی به موجوداتی که بوسیله حواس خویش می‌توانیم آنها را درک کنیم بیندازیم در می‌یابیم که این موجودات و از آن جمله انسان قبلاً نبوده سپس بوجود آمده‌اند، تصویرهای بزرگ بعد از آنکه نبودند یافت شدند این چیزی است که بطور مستمر مشاهده می‌کنیم و تغییرات بسیار زیاد و متداوم جزء جزء جهان هستی به همین صورت برایمان قابل مشاهده و یا محسوس است و نیروها و خصوصیت‌های آن را درک می‌کنیم که همینطور جاری هستند، از مرگ به حیات و برعکس و از تغییرات در شکلها و صورتها گرفته تا تغییرات در صفات و قدرتها و هم آنها در عقل ما جز به وسیله اسبابی مؤثر در آن تفسیر پذیر نمی‌باشد اسبابی که سر این تغییرات بسیار زیاد را که به دنبال هم روی و در همه چیز این عالم علی‌رغم اختلاف در ذات و صفات روی می‌دهد برایمان توضیح دهد، و این موافق و هماهنگ با قوانین ثابتی است که از همین جهان دریافت داشته ایم.

و حال می‌گوئیم، اگر اصل در این موجودات مادی شناخته شده توسط حواس ما همان وجود ماده اولیه باشد دیگر مجالی برای عرضه تغییر و تحول و کم و زیاد شدن و بناکردن و فنا نمودن نمی‌ماند و صورتها وجود و تغییرات خویش را نمی‌توانند به اسباب و مؤثرات نسبت دهند، با این حساب از نظر عقلی اصل در این جهان نمی‌تواند وجود مادی باشد بلکه تنها و تنها اصل همان عدم است. و برای وجود یافتن سببی لازم است که موجودات را از عدم خلقت هستی بخشد که آن همان پروردگار پاک و متعال است.

۲. دلیل امکان در هستی یا ماده

با ملاحظه کردن هر چیز در این جهان خواه اشیاء مادی چون زمین و سیارات و ستارگان که بوسیله بعضی از حواس خویش آنها را درک می‌کنیم و یا صفتی از صفات اشیاء مادی

که وجودشان قائم به ذات آن جسم است مانند نیروی جاذبه که در یک سنگ مغناطیسی وجود دارد و ما آن را با عقل خویش درک می‌کنیم و خواص متعدد شیمیایی و فیزیکی موجود در اجسام مرکب که قابل شمارش نیستند بطور آشکار در می‌یابیم که هر کدام از آنها این امکان را دارد که صورت و یا حالتی غیر از آنچه هم اکنون دارد را دریابد، چه مانعی دارد حیوانات عقل و جمادات نطق داشته باشند؟ چه مانعی دارد زمین نسبت به موضعت کنونی نزدیکتر به خورشید و ماه باشد؟ یا مسائل دیگری از اشیاء بشمار دیگر. اگر گفته شود: مقتضای حکمت این است که اشیاء اینگونه باشند که هم اکنون هستند چون در غیر اینصورت نظام دچار اختلال و نتایج قابل انتظار از این نظام هستی به فساد می‌گراید؟

خواهیم گفت: حکمت صفتی از صفات پروردگار حکیم است و تا زمانی که هر چیز در این جهان احتمال دارد یکی از اوضاع بشمارای غیر از موضع فعلی را داشته باشد، عقل ناگزیر حکم می‌کند که در صورت عدم آن تخصیص دهنده می‌بایست یکی از دو امر در مورد چیزی که نسبت به هم مساوی هستند بدون ترجیح دهنده‌ای وجود پیدا کند یا اینکه باید معتقد باشیم که انتخاب حکیمانه در میان تعداد احتمالات بی‌شمار امری تصادفی است که هر دوی آنها از لحاظ عقلی محال هستند.

۳. دلیل دقت و کمال در نظام هستی

از جمله بزرگترین چیزی که باعث می‌شود ما در مورد هستی پیرامون خویش مات و مبهوت شویم دقت و درستی عجیبی است که در ساخت و ترکیب آنها بکار رفته است با هیچ چیزی در زمین و آسمان روبه رو نمی‌شویم جز اینکه در نهایت کمال و درستی آن ثابت است و ترکیبی است که در بهترین حالت ترکیبی در جهت رسیدن به هدفی که برایش خلق شده است در حرکت است.

آیا ساخت هندسی هستی با نظام ستارگان و سیاراتش چیز عجیبی نیست چنانکه هر تغییر در آن باعث خلل و نقص و خراب و نابودی آن می‌شود؟ و آیا انسان در آفرینش و ایجادش از جمله امورات قابل توجه در حد دقت و کمال نیست؟ و همچنین آیا تکوین و آفرینش حیوانات انسان را مات و مبهوت نمی‌نماید؟ آری در هر چیز چنان نشانه‌ای از دقت و محکم کاری موجود است که انسان در نگاه اول به آن دچار بهت و حیرت

می‌شود، لذا این هم نشان از وجود کسی است که ذات خویش در نهایت کمال است که آفرینش او اینگونه کامل است. اینها جملگی دلایل عقلی و علمی هستند که همگی دلیل هستند برای اینکه جهان با تمام چیزهایی که در آن است حادث و ایجاد شده اند و وجودشان بعد از اینکه نبودند تحقق یافته است و هر حادثی هم احتیاج به محدث و بوجود آورنده دارد، و با این دلایل نظر مادیها در مورد ازلی بودن ماده باطل می‌گردد چنانکه ملاحظه می‌شود ماده در حالت ایجاد و تغییرات مداوم است و خود همین حادث شدن‌ها و تغییرات دلیل بر وجود ابتدا در آن است و همین دلیل ما را راهنماست به اینکه سرانجام ماده نهایت و سرانجام نهایی دارد که باید به سمت آن حرکت نماید چون هر چیزی که ابتدا داشته باشد سرانجام و انتها نیز حتماً خواهد داشت.

هنگامی که بوسیله دلایل منطقی و عقلی که بر حدوث جهان (ماده) و ابتدا و انتهای آن دلالت می‌کند گروهی از شیفتگان به علوم جدید و قوانین آن تسلیم نشدند ما دلایلی را از آن علوم به آنها عرضه می‌داریم که بر حدوث هستی و جهان دلالت می‌نماید و اینکه این جهان به ناگزیر خالق دارد که او را از عدم بوجود آورده است همانگونه که برای این جهان سرانجام محتومی، قرار داده که بسوی آن در سیر و حرکت است.

مجموعه دوم: دلایل علمی بر ازلی و ابدی نبودن ماده

در این قسمت دلایل مورد بحث را می‌توان در دو بخش تقسیم بندی کرد:

بخش اول: علم جدید بر عدم ازلی بودن ماده گواهی می‌دهد، که در زیر

به دلایل آن اشاره می‌کنیم:

۱. اکتشافات علمی در عصر کنونی ثابت کرده است که ماده ابتدا و آغاز دارد، دانشمندان متوجه شده اند که حرکت ماده در هستی کلاً یک حرکت دایره‌ای است، تمام ذرات جهان از دو جزء الکتریسیته مثبت و منفی یعنی پروتون و الکترون ترکیب یافته اند، و بعضی از ذرات دارای جزء سومی به نام نیترون هستند، پروتون و نیترون هسته ذره را تشکیل می‌دهند اما الکترون در یک حالت دوران به دور مرکز ذره در گردش است که اگر این حرکت گردشی نباشد هسته مرکزی الکترون را جذب خود می‌نمود آنگاه در چنین صورتی هیچ ماده‌ای امتداد

پیدا نمی‌کرد یعنی در صورت نبودن آن دوران، چنانکه گفته شده است تمامی زمین بصورت یک دانه تخم مرغ در می‌آمد، این حرکت دورانی سنت پروردگار در طبیعت است، ماه به دور زمین می‌گردد، زمین به دور خورشید می‌گردد و بهمین صورت هر ذره‌ای در این نظام هستی در حرکت دورانی است، چیزی که می‌خواهیم بگوییم این است که هر چیزی که در حال دوران است حتماً از لحاظ زمانی و مکانی نقطه شروع و ابتدایی دارد که از آنجا حرکتش را آغاز کرده است.

۲. ادوارد لوثر کیسیل در جواب کسانی که معتقد به ازلی بودن ماده هستند می‌گوید: قانون دوم از قوانین انرژی دینامیکی اشتباه این نظریه را اثبات می‌نماید، علوم آشکارا ثابت می‌کند که این جهان ممکن نیست ازلی باشد چون در آن بطور مستمر حرارت از اجسام سرد به اجسام گرم منتقل می‌شود و معنی آن چنین است که جهان به سمتی حرکت می‌کند که همه اجسام در آن به درجه حرارت مساوی برسند و مقدار معینی انرژی در نتیجه آن نابود می‌شود و آن روز هیچ عمل شیمیایی و طبیعی روی نمی‌دهد در نتیجه انرژی از حیات باقی نمی‌ماند، و حال که زندگی همیشه بردوام نخواهد بود و عملیات شیمیایی و طبیعی در مسیر خویش همیشگی نیستند ما هم می‌توانیم نتیجه بگیریم بنابراین این هستی نمی‌تواند ازلی باشد، چون اگر ازلی بود انرژی آن مدت زمان مدیدی بود که می‌بایست از بین می‌رفت و آثار حیات در هستی باقی نمی‌ماند بدین صورت علوم بدون قصد به این نتیجه رسیده است که این هستی سرآغازی دارد در نتیجه وجود الله را اثبات می‌کند چون هرچیز که آغازی دارد ممکن نیست خودش سرآغاز خود بوده باشد لذا به ناچار پدید آورنده‌ای یا حرکت دهنده‌ای آغازین یا خالق که همان معبود و إله اوست خواهد داشت.

این دلایل قطعی علمی ثابت می‌کنند که ماده ازلی نیست و حال که عدم ازلی بودنش ثابت گردید در آنچه خواهد آمد دلایل علمی بر ابدی نبودن ماده را اراده خواهیم داد:

بخش دوم: دلایل علمی مبنی بر ابدی نبودن ماده

از جمله مشهورترین آنها عبارتند از:

۱. آنچه در مورد قانون انرژی دینامیکی بیان گردید که در آن آمده بود: موجودات این جهان به تدریج حرارت خویش را از دست می‌دهد که سرانجام به سویی حرکت می‌کند که در آن اجسام به پایین‌ترین حد درجه حرارت، که همان صفر مطلق است خواهند رسید که در آن روز انرژی پایان خواهد یافت و حیات ناممکن و محال می‌گردد در زمانیکه درجه حرارت اجسام به مرور زمان به صفر مطلق می‌رسد چاره‌ای جز این حالت ممکن نیست و در نتیجه این دلایل و مقدمات ما را راهنمایی می‌کند که ماده حتماً نهایتی دارد که بسوی آن حرکت می‌کند.

۲. کوچک شدن و نابودی ستارگان

ذرات ستارگان هر لحظه به سبب تحولات درونی آنها از آنها جدا می‌شوند و به سوی حرارت بسیار زیاد که تولید می‌کند مقداری از آن تبدیل به انرژی می‌شود، و در گیر و دار این تحولات تبدیل به انرژی هر لحظه مقداری از حجم و بزرگی ستارگان کاسته می‌شود، و معنی آن این است که سرانجام روزی خواهد رسید که در نتیجه این سیر تحول تبدیل ماده به انرژی از جرم ستارگان چیزی باقی نخواهد ماند.

۳. دانشمند شیمی و ریاضیات چون کلیفلاند کوتران می‌گوید: علم شیمی ما را راهنماست به اینکه مواد به سمت نابودی و زوال سیر می‌کنند اما بعضی از آن به سرعت و بعضی دیگر به کندی این مسیر زوال و فنا را می‌پیمایند. و بر این اساس ماده ابدی و همیشگی نخواهد بود.

این دلایل دلالت می‌کنند بر اینکه ماده ازلی و ابدی نیست بلکه مخلوقی حادث و ساخته و فناپذیر است و با این حساب ادعای کمونیستها مبنی بر اصالت ماده و مادی بودن حیات منتفی می‌گردد.^۱

۱- المرجع: رسالة: الشرک فی القديم والحديث، للأستاذ أبوبکر محمد زکریا، (۲ / ۶۹۲-۷۱۲).

شبهه دوم

ماده دارای حرکت ذاتی و درونی است و همین حرکات طبیعی ماده، منشأ تغییرات و تحول و حتی حیات می‌باشد و خارج از این تغییرات درونی چیزی وجود ندارد که باعث نشو و نما و تحولات گردد

این شبهه از سه جزء ترکیب یافته است:

۱. تغییر و تحول درونی چیزی که کمونیستها سخن را به آن شروع می‌کنند.
۲. اعتقاد به ریشه مادی حیات و نشو و نمای آن از ماده که کمونیستها بعد از طرح نظریه داروین به آن گرایش یافتند و مدعی شدند این مسئله موافق همان نظریه قبلی ماست.
۳. خلق و حیات را به طبیعت نسبت دادند و این امر در ابتدا ناشی از این بود که آنها به بحث از خالق یا سبب هستی اهمیت نمی‌دادند و این را اظهار نمودند تا بوسیله آن از کنیسه و خدای آن بگریزند.

در مورد جزء اول تحول و تغییرات ذاتی ماده می‌گوییم:

در این مورد آنها خواسته‌اند سعی کنند ظاهر حیات را در ماده خلاصه کنند و چون خداوند متعال را انکار کرده اند لذا می‌بایست تفسیری برای شکل گیری هستی از ماده اولیه جهان که فاقد حیات و احساس و درک و شعور است بیابند که چگونه واجد این کمالات گشته است، لذا مسئله تحول ذاتی ماده را مطرح کرده اند و گفتند: همان ماده اولیه است که ارتقاء یافته و حیات را آفرید، چیزی که از ماده اولیه کاملتر است سپس از همان حیات اولیه، احساسات عالی ایجاد و در ادامه تحولات ذاتی ماده به مرحله تفکر گام نهاد و ظرف هر آن چیزی شد که در هستی بوجود آمد. بدینصورت ماده توانست در ذات خویش ظرف کمالاتی شود که نداشت تا جایکه مغز را برای تفکر ابداع نمود.

قبل از بحث و مجادله در این مسئله می‌خواهیم سؤالی مطرح کنیم و آن اینکه: کدام دلیل علمی بر اینکه روح و فکر و احساس ثمره‌ای از محصولات ماده اند وجود دارد؟

دقیقترین برهانی که کمونیستها بر این ادعا تا کنون اظهار داشته اند این است که: حیات از حرارت آفریده شده و آن نیز به نوبه خویش از حرکت آفریده شده است. با این حال از جمع کردن حرکت و حرارت، حیات حاصل می‌شود. یعنی حرکت + حرارت = حیات.

و ما به سوی نفس منکری که بر اساس مارکسیسم سلامتی معرفت ما را از بین برده می‌رویم تا ببینیم که آیا بر اساس تطبیق علمی حرکت + حرارت = حیات است؟

ما از کسانی که معتقد به جمع کردن این دو امر ظاهر به همین سادگی هستند و یا بوسیله هر عملیات شیمیایی دیگر می‌توانند حقیقت حیات را کشف کنند، سؤال می‌کنیم حتماً خبر کنفرانس علمی توسط شش نفر از دانشمندان معروف جهان در سال ۱۹۵۹م که در شهر نیویورک منعقد گردید را شنیده اند که یکی از آنها به نام اوبارین استاد شیمی در زمینه حیات در آکادمی علوم روسیه بود، آنها برای فهم اصل حیات و چگونگی پیدایش آن بر روی زمین و شناخت امکان ایجاد آن از طریق عملیات شیمیایی اقدام به تشکیل آن کنفرانس نمودند در خاتمه کنفرانس، بر این امر اتفاق نمودند که: مسئله حیات همیشه پوشیده بوده است و امید نیست که علم روزی به آن پی‌ببرد، سر حیات بسیار پیچیده‌تر از آن است که با ترکیب چند عضو معین با ظواهر خاص طبیعی بوجود آید.

پس حقیقتی که تا امروز دانشمندان اعم از مسلمان و کافر بر آن اتفاق داشته اند این است که: علم تا به امروز چیزی از حیات و روح را دریافته است. آیا با این اوصاف از جمع کردن حرارت و حرکت به همین سادگی می‌توان حیات را بوجود آورد؟ از جمله مسائلی که شکی در آن نیست، این است که هرکدام از حرارت و حرکت از جمله بارزترین خصوصیات حیات هستند، اما خواص شیء نمی‌تواند تعبیر کننده جوهر ذاتی آن شیء باشد چیزی که قیام شیء وابسته به اوست و این یک قاعده منطقی است، مثلاً آب در حالت جوشیدن بوسیله حرارت و حرکت توصیف می‌شود اما آب همین دو خصوصیت تنها نیست بلکه اینها دو خصوصیت از خصوصیات آب حیات هستند که به مانند هیدروژن و کربن و اوزون و اکسیژن و دیگر عناصر اساسی ما را به حیات رهنمون می‌گردانند اما جوهر و ذات حیات چیزی دیگر است که انسان از آن اطلاع نمی‌یابد.

به همین منظور انگلس گفته است: تا زمان فعلی هنوز این امکان برای انسان روی نداده است که در مورد چیز بخصوص به عنوان اصل، انگشت بگذارد. این اعترافی از اوست در مورد اینکه تا کنون در خصوص مسئله حیات آنها به نتیجه ثابت علمی نرسیده اند و این سخن نه تنها ادعاهای دروغینی است بلکه در تعارض با مبادی و اصل عقلی نیز هست. انسان توسط ماده ساخته نشده است چون مصنوع نمی تواند محیط بر صانع خود باشد انسان چه بسیار بر ماده احاطه پیدا می کند و بر او تأثیر می نهد و حتی بوسیله قدرت فکری خویش او را تحت عملیات ریاضی قرار می دهد و این ممکن نیست مگر اینکه در طبیعت انسان چیزی باشد که بالاتر از ترکیبات ماده است و با همه خصوصیات که از ماده شناخته شده و معروف است فرق دارد، ماده اولی که فاقد ترکیبات اولی است و حیات و احساس ندارد و قادر به فهم نیست و ذاتاً قادر به پیمودن مسیر تعالی و کمال نمی باشد و نمی تواند چیزهایی را بسازد که از خودش کاملتر و مرفقی تر باشد چون کسی که چیزی را نداشته باشد قادر به بخشش آن نیست اینکه ناقص کاملتر از خود را بسازد درست مانند این است که عدم و نیستی ذاتاً به وجود تحول یابد. چون هرچیزی که بوجود می آید در واقع عدم محض بوده است و عدم محض جز قوه ای همسان با خود یا قویتر از خود نمی تواند بوجود آورد، ماده ای که کور و ناشنوا و نادان است نه قویتر و نه همسان ماده ای است که زنده است و دارای اراده و احساس می باشد بلکه بسیار در مرتبه پایین تری قرار دارد بنابراین بسیار واضح است که از تولید بهتر از خود عقیم می باشد.

این ادعا که حیات نتیجه تغییر و تحول ذاتی ماده باشد را کمونیستها در ابتدای امر اظهار داشتند و اظهار نمودند که ماده از کمیت به کیفیت تحول می یابد و بطور تصادفی در ماده چیز دیگری بوجود می آید، لذا حیات جز نتیجه ای از این تصادفات در بعضی از مراحل حرکت تکاملی ماده نمی باشد و نمونه ای که بیان می دارند آب است هنگامی که به جوش می آید حرارتش فزونی می یابد و زمانی که درجه حرارت آن به ۱۰۰ درجه می رسد تبدیل به بخار می شود و در بعضی تغییرات دیگرش اشکال دیگر می یابد.

به آنها گفته می شود: تحول و تغییر در امثال این امور باعث ایجاد چیز دیگری می شود اما تغییر ذاتی نیست بلکه بواسطه کار است؟ آیا امکان دارد در ماده مرده ای به شیوه تجربی حیات را ثابت کرد؟

از این گذشته این اصل مارکسیستی را نمی‌توان بصورت یک قانون عمومی در طبیعت درآورد که قابل انطباق بر هر حرکت طبیعی باشد، علوم تجربی آن را اثبات نمی‌کند اگر قابل تصدیق در بعضی مثالها باشد در هزاران مثال دیگر صادق نیست.

تراکم و افزایش کمیت همیشه باعث تغییر کیفی نیست مگر در صورتی که ساختار وجودی آن شیء مقتضی آن باشد. مشاهدات ثابت نموده است هر حالت تغییری در جهان دارای شروطی معین در نظام مخصوص و سستهای ثابت است هرگاه واجد شروط مذکور باشد تغییر متحقق خواهد گردید، برای نمونه: الف: تخم مرغ هرگاه در درجه حرارت معین و میزان رطوبت معلوم قرار گیرد جنین آن در داخل پیوسته تخم مرغ ایجاد و به تدریج شروع به رشد در جهت کمال می‌نماید و در آخر هفته سوم کامل خواهد شد و از داخل شروع به زدن پوسته نموده تا اینکه او را می‌شکند و آنگاه از غلافش خارج و وارد هوای آزاد می‌شود تا بار سفرش را به زمین آغاز نماید.

تغییر حاصل گشته اما بر خلاف آنچه در مارکسیسم ادعا شده چیزی که باعث ایجاد تغییر گردیده انباشته شدن حرارت و تراکم رطوبت نبوده است بلکه ثابت ماندن درجه حرارت و دما به جنین کمک کرده اند تا در داخل تخم مرغ به تدریج در مدت زمانی که در نظام آفرینش برای ایجاد تخم منظور گردیده شکل گیرد و تکوین یابد که اگر درجه حرارت و دما بیشتر از مقدار تعیین شده در نظام هستی برای ایجاد جوجه متراکم می‌گردید تخم مرغ گندیده و نطفه جنین هلاک می‌شد و اگر بمقدار زیاد دمای آن افزایش می‌یافت تخم مرغ می‌سوخت.

بنابراین نظام هستی، نظام معین مقدار مقادیر برای هر چیز در ضمن خطوط ثابتی است، لذا تغییرات آن نتیجه تراکومات آن نیست و این حقیقتی است مشاهدات و تجارب علمی بر آن گواهی می‌دهد و این همان چیزی است که خداوند متعال آن را آشکار و بیان داشته است. ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ (رعد: ۸). «و هر چیزی به نزد او به اندازه است»

همین یک مثل برای اثبات نقض ایده تراکم مورد ادعای کمونیست‌ها در ابتدا کافی است، چیزی که مدعی هستند قانون شامل و عام برای همه تغییرات در نظام هستی است

و همچنین همین مثال برای اثبات نقض ایده تغییرات سریع و جهشی است، چون امورات مربوط به تغییر غالباً تدریجی است و جهش و تدافعی نیست.

ب: موجودات زنده از زمانی که آمیزش جنسی صورت گرفت تخم نر و ماده با هم مخلوط گردید حرکت وجودیش آغاز می‌شود و نمو تدریجی او شکل می‌گیرد و آن هنگام که شروط لازم برای ظهور حیات را پیدا می‌نماید حیات در او ایجاد می‌شود آنگاه تحت نظام رشد تدریجی قرار گرفته تا آن هنگام که جنین کامل می‌شود آنگاه از مادر متولد گشته و تا زمان بلوغ به رشد و نمو تدریجی خویش ادامه می‌دهد و حالت تا جوانی و سپس پیری ادامه دارد آنگاه به دوران ضعف و ناتوانی برگشته سپس پیری و کهولت و سرانجام سپری شدن وقت حیات و بالاخره مرگ خواهد رسید و دوباره به خاک برمی‌گردد و به همان حالت اولیه تبدیل می‌شود.

همه مراحل در هر چیزی در عناصر، در صفات، در زمان، در درجه حرارت و دما و در تمام آنچه برای آفریدن موجود زنده‌ای لازم است و در آماده کردنش برای انجام وظایف لازمه اش، خاضع و مطیع نظام مقادیر معلوم هستند.

این مثال دومی نیز برای اثبات نقض تمامی آن چیزهایی در زمینه تغییر و تحول بیان داشته اند کافی است پس ایده، انباشته شدن و تراکم مقرر برای ایجاد شدن‌ها فکری نقض شده است، چون زندگی و حیات در جواهر و اعراض تابع نظام مقدار محدود و معلوم است و تسلیم فکر تراکم کمی و تغییرات جهشی و ناگهانی که اساس تفکر کمونیستی است نمی‌باشد، چون حیات بر وفق نظام تدریجی سیر می‌کند و با تغییرات ناگهانی و جهشی یا تصادف آنطور که می‌گویند توافق ندارد.

این دو مثال نمونه‌ای از هزاران مثال در نقض و رد سخنان کمونیستها در عقیده و تغییر و تحول بر اساس آنچه قصد می‌کند می‌باشد. و با نقض شدن این اصل کمونیستی در تفسیر هستی مبدأ دیگرشان که حیات است را وظیفه‌ای از وظایف ماده می‌داند نقض می‌گردد که گویند: هرگاه که ترکیبات مادی به وضعیت خاصی از تغییرات رسید حیات ایجاد می‌شود.

آخرین چیزی که دانشمندان غربی و شرقی به آن رسیده اند چیزی که در راه آن هزاران میلیون و دهها سال را وقف کرده اند این قانون قطعی علمی بوده است که حیات

تنها از حیات تولد می‌یابد و وسایل علمی انسان قادر به تبدیل ماده‌ای که فاقد حیات است به کوچکترین و بسیط‌ترین موجود زنده نیست.

تفکر مرتبط با حیات و نشانه‌ای از نشانه‌های او و صفتی از صفاتش می‌باشد از ماده‌ای که مرده و فاقد شعور است هرچند عالی باشد ممکن نیست یکی از وظایفش آن فکر کردن باشد.

بنابراین برای ابطال این اصل از اصول مارکسیستی و بقیه مادیین علوم انسانی ما را کفایت است بر این اساس چنین ادعایی دارای هیچ دلیل عقلی و یا علمی نیست و از جمله لوازمات همان مبدأ و اصل باطل آغازینشان می‌باشد که معتقد بودند ماده اساس و جوهر هستی است.

نظریه دوم: رشد و تکامل

چنانکه گذشت هنگامی کمونیستها نظریه داروین را در مورد تکامل شنیدند به سمت آن گرایش یافتند و غایت گم شده خویش را در آن یافتند و بخاطر موضع گیری‌های سابقشان آن را ابراز داشته و اعلام کردند: این نظریه باعث یاری و کمک مادیت گردید.

جون لوئیس می‌گوید: داروین تلاش نمود آن ثمره تغییرات تکاملی که بر تحویل انواع مبتنی است که در عصرهای متوالی از سادگی به جهت پیچیدگی تغییر کرده است چیزی که در زمانهای متأخر آشکار گردید... و انسان خودش به شکل خاص و جدا از حیوانات دیگر آفریده نشده است بلکه او نیز نتیجه ثمره همان حرکت تکاملی است.

نظریه تکامل تنها نیروی مافوق طبیعی را از آفرینش خلق دور نمی‌گرداند بلکه به جای آن، تغییرات طبیعی حیات را جایگزین می‌گرداند و این نظریه به تحقیق امری جدید و اغفال کننده است.

آنگاه که مادیها از این نظریه خبیث متأثر گشتند برای ما آشکار گردید که در ادامه خلاصه‌ای از این نظریه را همراه ابطال و رد آن خواهیم آورد.

نظریه سوم: ایجاد و آفرینش طبیعی مخلوقات

چنانکه گذشت آنها ماده و طبیعت را یک چیز می‌دانند و آنگاه که سختگیرهای انحرافی را در معابد کنیسه‌ها مشاهده کردند گفتند: آفرینش تنها از طبیعت ناشی می‌شود حال به

بررسی درستی این نظریه بنگرید، آیا طبیعت شایستگی آفریدن را دارد؟ این مطلب جعلی و دروغین در زمان ما رواج پیدا نمود حتی در میان کسانی که به گمان خود در علوم مادی به نبوغ هم رسیده بودند رواج یافت و بسیاری از افراد وجود و حدوث اشیاء را بوسیله آن تفسیر و توصیه نمودند و گفتند که: طبیعت همان چیزی است که ایجاد می‌کند و می‌آفریند. آنها باید سؤالی را جواب دهند: منظورشان از طبیعت چیست؟ آیا قصدشان از طبیعت ذات اشیاء است؟ یا مقصودشان از طبیعت سنتها و قوانین و مقررات است که بر نظام هستی حاکم است؟ یا منظورشان قدرت دیگری خارج از هستی است که آن را ایجاد و ابداع می‌نماید؟

طبیعت در لغت به معنی خلق و آفرینش است اما امروز در اذهان مردم دارای مفاهیم متعددی است.

۱. مفهوم اول اینکه منظور از طبیعت ذات اشیاء است، پس بی جان و گیاه و حیوان و همه کائنات طبیعت می‌باشند اما این یک مفهوم غیردقیق است که فاقد استحکام لازم است چون این سخن برای نظریه قبلی که معتقد بود شیء ایجاد کننده خود می‌باشد تردید ایجاد می‌نماید یعنی آنها می‌گویند: هستی آفریننده هستی است و آسمان، آسمان و زمین زمین را آفرید و کون و هستی انسان و حیوان را آفریده است این سخن به نسبت خلق و آفرینش وجود و هستی بطور طبیعی از تفسیر کردن آب بوسیله آب تجاوز نمی‌کند، و اینکه اشیاء ذات خویش را بوجود آورده اند به معنی جمع حادث و حادث شونده و خالق و مخلوق در یک زمان است و چنانکه گذشت عقل انسان نمی‌پذیرد و یک چیز بوجود آورنده خود باشد همانگونه اشیاء چیزی را که کاملتر از خودشان باشد نمی‌آفرینند و زمین و ستارگان و خورشید و قمرها مالک عقل و گوش و چشم نیستند و خود فاقد آند پس چگونه انسانی را که شنوا و بینا و دانا است می‌آفریند؟ این امری نشدنی است پس ابطال این نظریه آشکار است و این از دو امر خالی نیست.

۱. یا ادعای بدون دلیل است در مورد اینکه اشیاء بدون هیچ شیء واجد ذات خویش شده اند.

۲. یا اینکه خالق و مخلوق در آن واحد با هم متحد شده اند یعنی سبب عین مسبب است و این محال است بلکه از جمله امورات متناقض است که احتیاج به شرح و بسط ندارد.

اگر بگویند: آفرینش همه اینها تصادفی بوده است: برای ما به یقین ثابت گشته چنانکه خواهد آمد که در آفرینش هستی تصادفی در کار نیست، از جمله چیزهایی که به انتشار این نظریه کمک کرده است: نظریه تولد طبیعی است که از جمله دلایل آن این است که دانشمندان طبیعی شاهد ایجاد کرم در فضولات انسان و حیوانات بوده اند چنانکه باکتریها با تغذیه از خوراکیهای فاسد بوجود می آیند، و اظهار می دارند: بنگرید که این موجودات زنده چگونه از طبیعت تنها بوجود می آیند و این نظریه باعث گمراهی و سرگستگی دلهای بت پرستان جدید شد و آنها را از هدایت پروردگار دور نمود، اما دیری نپایید دانشمند مشهور فرانسوی پاستور ابطال این نظریه را آشکار نمود و ثابت کرد تولید کرم و ایجاد باکتری که به آن اشاره شد ذاتاً از طبیعت آفریده نشده اند بلکه از موجودات ریز دیگری که با چشم قابل دیدن نیست ایجاد شده اند و اقدام به آوردن دلایل و شواهد نمود تا دیگر دانشمندان را به تصدیق گفته خویش وادارد، لذا غذا را در گوشه‌ای دور از هوا قرار داد و باکتری را با جوشاندن میراند در نتیجه باکتری جدید تولید نشد و طعام نیز فاسد نگردید و غذاهای محفوظ و ماندگار دلیلی بر اثبات این نظریه هستند.

و با این توضیحات این مفهوم از طبیعت بصورت آشکار و روشن ابطال گردید.

۲. مفهوم دوم اینکه، طبیعت عبارت است از قانون و ستهایی که حاکم بر جهان است و صفات اشیاء و خصوصیات آنها نیز از جمله درجه حرارت، رطوبت، خشکی، قابل لمس بودن، خشن بودن و قابلیت‌هایی چون حرکت و سکون و نمو و تغذیه و جفت شدن و تولید مثل همگی همان طبیعت می‌باشند.

این هم تفسیر کسانی است که مدعی علم و شناختند و معتقدند طبیعت خالق است. می‌گویند: این جهان بر اساس یک سری سنتها و قوانین حرکت می‌کند که امورات آن را امورات جزئی هم می‌سازد و امورات ایجاد شده نیز در آن موافق با همین قوانین می‌باشد و دقیقاً مانند ساعتی است که با نظم و دقیق روزگاری طولانی است حرکت می‌کند که ذاتاً و بدون هر عامل دیگر در حرکت است.

رد و ابطال این گفته

۱. این سخن جواب نیست بلکه قطع جواب است بدینصورت که: آنها در واقع سؤال مطرح شده را جواب نمی‌دهند بلکه چگونگی کارهای را که در آفرینش روی می‌دهد برایمان توضیح می‌دهند، آنها بیان می‌دارند که قوانین جاری در اشیاء چگونه است درحالیکه ما از بوجود آورنده هستی و قوانین حاکم بر آن سؤال می‌کنیم. انسان در گذشته هم می‌دانست که باران از ابر می‌بارد اما امروزه می‌دانیم جریان را از تبخیر آب دریا گرفته تا نازل شدن آن بر زمین می‌دانیم، اما همه این عملیات صورتهای موجود در واقع هستند و برای وجود آن تفسیر نیستند، علم برای ما روشن نمی‌کند که این وقایع چگونه به صورت یک قانون منظم جاری هستند و چگونه آب بدینصورت مفید بین زمین و آسمان قرار می‌گیرد؟ بعد از کشف نظام موجود در طبیعت، انسان نمی‌تواند مدعی کشف تفسیر هستی را بنماید که در آن صورت ادعایش تنها خودفریبی است، چون با این ادعا او حلقه‌ای را از وسط یک زنجیر بجای حلقه دیگر نهاده است.

۲. طبیعت تفسیرگر هیچ چیزی در آفرینش نیست بلکه ذات خودش محتاج تفسیر نمودن است چنانکه اگر از دکتری سؤال نمائید سبب قرمزی خون چیست؟ جواب می‌دهد در خون سلولهای قرمز رنگی وجود دارند حجم هرکدام از آنها فلان مقدار است.

س: درست اما چرا این سلولها رنگشان قرمز است؟ جواب می‌دهد: در این سلولها ماده‌ای به نام هموگلوبین وجود دارد و این ماده آنگاه که در قلب با اکسیژن مخلوط می‌شود این رنگ قرمز از آنها ایجاد می‌شود.

س: این درست است اما سؤال اصلی این است این سلولهای که حامل هموگلوبین هستند از کجا آمده‌اند؟ جواب می‌دهد: اینها در کبد ساخته می‌شوند. عجب! اما این همه اشیاء از خون و سلول و کبد و غیره چگونه با همدیگر ارتباط یافته و همگی دست به دست هم می‌دهند مثل اینکه با این دقت و ظرافت وظیفه خواسته شده‌ای را انجام می‌دهند؟ این را ما قانون طبیعی می‌دانیم.

س: اما منظور از این قانون طبیعت چیست آقای دکتر؟ منظور از این قوانین حرکات کور داخلی برای انجام اعمال طبیعی و شیمیایی است.

س: اما سؤال این است که چرا این قوانین همیشه به نتیجه معلوم و مشخص می‌رسند؟ آری این نظام چگونه شکل گرفته تا پرندگان در هوا و ماهیان در آب زندگی و انسان همه این امکانات متعدد برای ادامه حیات را بیابد؟ جواب می‌شنویم که در این موارد سؤال مکن چون علم من جز از آنچه بوجود می‌آید بحث نمی‌کند و نمی‌تواند جواب این سؤال را بدهد که برای چه چیزی ایجاد شده است؟

از این سؤال و جواب برای ما روشن می‌گردد که علم جدید صلاحیت شرح علل و اسباب خارج از این هستی را ندارد و کسی که به تعبیر و تفسیر طبیعیین بنگرد می‌بیند که گفتار آنها همگی توضیح کارهایی است که بر اساس مجهولی بنا شده اند و اینکه این را تفسیر هستی تلقی می‌کنند یا بخاطر جهلشان است یا اینکه خود را نسبت به فاعل حقیقی آنها به جهالت می‌زنند.

۳. اعتقاد به سبب از لحاظ نظری چیزی است که مؤمنان و ملحدان از لحاظ نظری بر آن اتفاق دارند اما آیا می‌توان از عملی هم به اتفاق رسید؟ منظور از سببیت این است که: انسانی که خداوند او را به واسطه عقل نعمت داده است از همان زمان که دارای آن گشته است شروع به سؤال نموده است که چگونه ایجاد شده اند؟ و چه کسی آنها را بوجود آورده است؟ و چه سببی که در پشت پرده این هستی در کمین است و عامل همه این مخلوقات می‌باشد؟

این اصل از جمله مبادی ثابتی است که طول تاریخ ثابت بوده و محل اتفاق نظر مادی و الهی بوده است، اما مؤمنان از لحاظ نظری و عملی به آن پایبندند و این چیزی است که احتیاج به دلیل ندارد ولی مادیها فقط بصورت نظری آن را بیان می‌دارند.

(سبکین و یاخوت) می‌گویند: دائماً در ذهن خویش با سؤال در مورد علل این ظواهر و هستی مواجهیم و این خود یکی از سؤالهای است که برای بیان علل داخلی ظواهری که در اطراف ما جاری هستند و رسیدن به جوهر و ذات آن ظواهر ما را مساعدت و یاری می‌نماید، و لذا بیهوده نیستند، (کتابهای فیلسوف یونانی دیموقریطس بیان می‌دارد که: این

امر که ما سبب حقیقی را بیابیم اگر برای یک مظهر از مظاهر وجود چون علت پیروزی قیصر بر ممالک فارس هم باشد بهتر و افضل است). بنابراین منظور از این سخن ما که می‌گوییم: سبب و یا نتیجه چیست؟ مگر چیزی است که سبب نداشته باشد؟ با مهارت می‌توان جواب داد که هیچ، و این امر فاقد هرگونه نتایجی است چون هر آنچه که ظاهر و آشکار است چیزی است که موجب تولید آن شده است همان و این چیزی است که آن را سبب می‌نامند، پس سبب همان چیزی است که یک ظاهر دیدنی را خلق و یا تولید و نتیجه می‌دهد و هر آنچه تحت تأثیر سبب نتیجه میشود و به دست می‌آید نتیجه یا فعل نام دارد.

این یک اصل عمومی است که مادیها به آن معترفند و از لحاظ نظری آن را می‌پذیرند ولی آیا عملاً هم مطابق آن رفتار می‌نمایند؟ ریشه اختلاف مادیون و الهیون از همینجا ریشه می‌گیرد، هنگامی که این سؤال مطرح می‌شود آن سببی که خارج از این وجود است اعم از زمین و آسمانها و حیوانات و انسان و باقی مخلوقات وجود دارد چیست؟ مادیین به این سؤال جواب می‌دهند که: این سؤال از جمله امورات متافیزیکی است که در هیچ حالی برای ما اهمیت ندارد لذا ما عقلهای خویش را بدان مشغول نمی‌داریم، چون از جمله امورات بی اهمیت می‌باشد، و بحث کردن از آن نیز باعث هدر دادن وقت است. و در این مسئله هر چیزی گرچه صحیح هم باشد ولی مخالف نظراتشان باشد به آن اعتنا نمی‌کنند و آن با دید بی‌ارزش می‌نگرند و آن را به متافیزیک ارجاع می‌دهند یا اینکه می‌گویند این مسئله جزو مسائل ایدئالیستها است که در عرف آنها دشمن علم می‌باشند، آنها جز عالم مادی را نمی‌شناسند این جهان وجود دارد و خالق ندارد لذا احتیاج به سبب اول که او را ایجاد کرده باشد ندارد.

لنین آنگاه که در صدد بیان مفهوم مادی نزد فلاسفه عهد قدیم چون هراکلیت بر می‌آید از او نقل می‌کند که گفته: (جهان یک واحد کلی بهم پیوسته است هیچ خدائی و یا انسانی آن را نیافریده است، بلکه بوده و خواهد ماند، آتشی است زنده و ازلی که بر اساس نظم و قوانین مشتعل شده و به خاموشی می‌گراید و ... و امر جداً برای اصول مادی جدلی یک عرضه خوبی است).

در این گفته صریح ملاحظه می‌کنیم که لنین، سبب اول برای ایجاد عالم مادی را نفی می‌کند و این امر نفی صریح همان قانونی است که خود مادیها به آن اقرار نموده‌اند، آن هنگام که در تفسیر خویش هر چیزی را به امری منتسب و برای هر شیء سببی ذکر می‌کنند ولی اگر از این حد بگذرند و برای این جهان اسبابی قائل شوند باید به خالق این هستی اعتراف نمایند که لازمه‌اش اعتراف به وجود ادیان است و این چیزی است که آنها بدان راضی نیستند.

مقصود بیان تفسیری بود که برای مظاهر موجود در هستی داشتند و اینکه می‌خواستند وجود و تغییرات آن را به وسیله طبیعت بیان کنند آنها با این کار قصد گریز از قانون سببیت که خود به آن معترفند را داشتند، چون تطبیق عملی این قانون آنها را حتماً وادار به اعتراف خالق هستی می‌نماید و این چیزی که هرگز نمی‌خواهند به آن ملزم گردند. با این توضیح، بطلان مفهوم دوم نیز ظاهر می‌گردد لذا چاره‌ای ندارم که مفهوم سوم را بپذیرم گرچه به شدت آن را انکار می‌کنند، چون لازمه‌اش اعتراف به وجود الله و آنچه از اعتراف به آن لازم می‌آید چون عبادت پروردگار واحد که شریک ندارد می‌باشد که بیان آن بدین صورت است که خواهد آمد.

مفهوم سوم: اینکه گفته شود: طبیعت قدرتی دارد که این هستی را ایجاد کرده است، قوه‌ای که دارای حیات و شنوا و بینا و حکیم و قدرتمند و ... است ما به آنها می‌گوییم: این درست و حق است اما اشتباه شما در این است که این قوه را طبیعت می‌نامند، این قوه سازنده و خالق دارای همان نامی است که مستحق اوست او الله است، ما او را بواسطه نامهای نیکویش و صفات بلندش می‌شناسیم و بر ما واجب است او را به همان نامهای که خودش خود را بدانها نامیده بنامیم.

ابن قیم می‌گوید: به تو می‌گویم ای مسکین: می‌گوئید: اینها همگی کار طبیعت است در حالیکه در طبیعت عجایب و اسرار وجود دارد! اگر خداوند تو را هدایت کرده بود با خود می‌گفتید: از این طبیعت به من خبر دهید؟ آیا ذاتی قائم به نفس و دارای علم و قدرت بر انجام این افعال عجیب است؟ یا اینگونه نیست؟ بلکه عرض است و صفتش نیز از این امر بی بهره نیست؟

اگر بگویند: این جهان ناشی از ذاتی است که قائم به نفس و دارای علم و قدرت و اراده و حکمت تمام است، به او گفته می‌شود این همان خالق و آفریدگار است لذا او را با اسم طبیعت ننمایند!!

راستی طبایع چقدر رویگردان است چرا خدا را به نامی که خودش بر خود نهاده و بوسیله رسولانش ابلاغ کرده نمی‌نامید؟ این چیزی که طبیعت را به آن وصف می‌کنید صفت پروردگار متعال است.

اگر گفته شود: این طبیعت امری عارضی است و احتیاج به حامل دارد و همه اینها بدون اینکه علم و اراده و قدرت، شعور داشته باشد فعل اوست که این امر از آثار آن مشهود است.

گفته می‌شود: این چیزی است که هیچ عاقلی آن را تصدیق نمی‌کند چگونه این کارهای عجیب و حکمت‌های دقیق که عقل دانشمندان از معرفت آن و قدرت آن عاجز است از کسی که فاقد قدرت و شعور است صادر می‌شود؟ آیا تصدیق این امر جز وارد کردن انسان به دسته دیوانگان و بی‌خردان دارای بهره دیگری است؟ پس به او بگو: اگر آنچه را مدعی هستید برایت ثابت است بدان که این صفت نمی‌تواند ذاتاً خالق و بوجود آورنده خودش باشد، پس پروردگار و خالق و بوجود آورنده آن کیست؟ و چه کسی است آن را ایجاد و برای انجام این امور آن را مقرر داشته است؟ بنابراین از جمله بهترین دلیل بر خالق و ایجاد کننده آن و کمال قدرت و علم و حکمت او همین جهان مادی و مقررات حاکم بر آن است.